

هاشمی، خاتمی و دلسوزان کشور را تخریب کردند؛ الان نوبت قالیباف است

دگان انتقام تندروها

پس از حرف‌وحديث‌های فراوان درباره تعطیلی صحن علنی مجلس، بالاخره در شامگاه دوشنبه ۲۲ تیرماه ۱۴۰۵، جلسه مجلس با حضور ۲۵۹ نفر از نمایندگان به ریاست حمیدرضا حاجی‌بابایی، نایب‌رئیس مجلس، در ساختمان بهارستان برگزار شد. در این جلسه هم بررسی طرح مدیریت تنگه هرمز اعلام وصول شد و هم سازوکاری برای رأی‌گیری طرح‌ها و لوایح به صورت وینناری در آیین‌نامه مجلس در نظر گرفته شد. این در حالی است که در ۵ ماه گذشته برخی از نمایندگان که از طیف سیاسی تندرو بودند، مدعی شدند که محمدباقر قالیباف از برگزاری جلسات صحن جلوگیری می‌کرده‌است. در همین راستا، محمد باقری بناب، عضو کمیسیون اقتصادی مجلس درباره برخی از ادعاها مبنی بر آنکه قالیباف از برگزاری جلسات علنی مجلس جلوگیری می‌کند، بیان کرد: این ادعاها صحت ندارد.

شرح در صفحه

رشد ۶٫۸ درصدی گردشگری ترکیه و افت ۹۰درصدی در ایران

نگاه غالب

به گردشگری در

ایران هزینه‌ای است

صفحه

بیژن مرتضوی

کیست؟

ویولونیست

ایرانی که در فینال

جام جهانی می‌نوازد

صفحه

پیشواز فینال جام جهانی

۲۰۲۶

اسپانیا یا آرژانتین

مسی

تعیین می‌کند

صفحه

خبر

در سالگرد پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بررسی شد

بجنگیم یا مذاکره کنیم؟

بیست‌وهفتم تیرماه، سالروز پذیرش قطعنامه ۵۹۸، برای نظام حکمرانی ایران، یادآور تولد یک اندیشه راهبردی در عرصه سیاست است؛ اندیشه‌ای که امروز نیز، در میانه یکی از پیچیده‌ترین رویارویی‌های ایران با آمریکا و رژیم صهیونیستی، می‌تواند همچنان راهگشا و تعیین‌کننده باشد. اگر جنگ تحمیلی هشت‌ساله آزمون اراده ملت ایران بود، شرایط کنونی نیز آزمون دیگری است؛ با این تفاوت که میدان نبرد، دیگر فقط در خاک‌ریزها و آسمان و دریا تعریف نمی‌شود، بلکه از میز مذاکره تا اتاق‌های جنگ رسانه‌ای، از تحریم‌های اقتصادی تا نبردهای اطلاعاتی و حقوقی را نیز دربر گرفته است.

در چنین شرایطی، بزرگ‌ترین خطای راهبردی آن است که «جنگ» و «صلح» را دو مفهوم متضاد و متقابل تصور کنیم؛ گویی هرکس از مذاکره سخن گفت، از مقاومت فاصله گرفته و هرکس بر قدرت نظامی تأکید کرد، راه گفت‌وگو را بسته است. تجربه تاریخی ایران، به‌ویژه تجربه پذیرش قطعنامه ۵۹۸، دقیقاً خلاف این دوگانه‌سازی را ثابت می‌کند. ایران دست‌کم در قرن حاضر هرگز ابتدائاً گزینه جنگ را انتخاب نکرده است. جنگ در این تاریخ، همواره بر ایران تحمیل شده است. همان‌گونه که در دو جنگ ۱۲ و ۴۰ روزه و درگیری‌های اخیر نیز تهران آغازگر تنش و درگیری نبوده، بلکه در برابر پروژه‌ای مستمر از فشار، تهدید، تحریم، ترور و تجاوز مقاومت کرده است. ایران در برابر تمام این فشارها همان منطقی را دنبال کرده که در طول تاریخ دنبال کرده است: نه تسلیم، نه تجاوز.

دوران هشت سال دفاع مقدس، نماد همین منطق بود. ایران در حالی وارد جنگ شد که در روزهای آغاز پیروزی انقلاب، نه آمادگی نظامی کافی داشت و نه از حمایت قدرت‌های جهانی برخوردار بود. در مقابل، تقریباً تمام قدرت‌های بزرگ، مستقیم یا غیرمستقیم در کنار رژیم بعث قرار گرفته بودند. با این حال، جمهوری اسلامی نه‌تنها از فروپاشی جلوگیری کرد، بلکه مهم‌ترین هدف دشمن داشت و از موضع اقتدار، تصمیم به پذیرش قطعنامه گرفت. این تصمیم، نه پایان مقاومت، بلکه انتقال مقاومت از میدان نظامی به میدان سیاسی و حقوقی بود. واقعیت نیز همین را نشان داد. چند روز پس از پذیرش قطعنامه، رژیم بعث با تصور آنکه ایران از موضع ضعف صلح را پذیرفته است، بار دیگر حمله کرد. اما پاسخ ملت ایران، همه محاسبات صدام را برهم زد. بسیج دوباره مردم و مقاومت نیروهای مسلح نشان داد که پذیرش آتش‌بس، نتیجه ثانوی نبود، بلکه انتخابی آگاهانه از موضع اقتدار بود. عراق ناچار شد همان صلحی را بپذیرد که تا پیش از آن از پذیرش الزاماتش طفره می‌رفت. این تجربه تاریخی، امروز بیش از هر زمان دیگری موضوعیت دارد. ایران در ماه‌های اخیر، جنگی سنگین را با آمریکا و رژیم صهیونیستی پشت سر گذاشته است؛ جنگی که نشان داد جمهوری اسلامی در دفاع از حاکمیت، امنیت و استقلال خود هیچ تردیدی ندارد و در صورت تحمیل جنگ، پاسخ متناسب و قاطع خواهد داد. اما همان تجربه نشان داد که حتی موفق‌ترین عملیات‌های نظامی نیز پایان رقابت نیستند. پس از خاموش شدن صدای سلاح‌ها، نبرد در عرصه‌های دیگر آغاز می‌شود؛ در دیپلماسی، در حقوق بین‌الملل، در اقتصاد، در رسانه و در افکار عمومی. به همین دلیل، اگر در روزهای جنگ، قدرت موشکی، توان دفاعی و انسجام ملی سرمایه اصلی ایران بود، در دوره پس از جنگ نیز دیپلماسی هوشمند، مذاکره همدفند و مدیریت سیاسی، مکمل همان قدرت خواهند بود. کشور است که نتواند دستاوردهای میدان را در عرصه دیپلماسی تثبیت کند، ممکن است ناچار شود همان هزینه‌ها را دوباره در میدان جنگ بپردازد. همان‌گونه که دیپلماسی بدون پشتوانه قدرت، چیزی جز پذیرش خواسته‌های طرف مقابل نخواهد بود. این همان درسی است که قطعنامه ۵۹۸ به سیاست‌ورزان ایرانی آموخت: قدرت و مذاکره، رقیب یکدیگر نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. قدرت، طرف مقابل را به پذیرش واقعیت‌ها وادار می‌کند و دیپلماسی، آن واقعیت‌ها را به توافق، تعهد و دستاورد پایدار تبدیل می‌سازد. از همین رو، امروز نیز هرگونه تلاش برای قرار دادن «مقاومت» در برابر «مذاکره»، یا «دیپلماسی» در برابر «اقتدار دفاعی»، بیش از آنکه یک تحلیل راهبردی باشد، یک خطای محاسباتی است. همان‌گونه که هیچ فرمانده عاقلی بدون قدرت وارد مذاکره نمی‌شود، هیچ سیاستمدار عاقلی نیز اجازه نمی‌دهد دستاوردهای قدرت، بدون بهره‌گیری از دیپلماسی، در گذر زمان فرسوده یا از بین برود.

روزنامه مسیح ایران

یکشنبه ۲۸ تیر ۱۴۰۵
۴ صفر ۱۴۴۸
۱۹ جولای ۲۰۲۶
سال بیست‌ودوم
شماره ۶۲۱۲
۸ صفحه
۴۰۰۰۰ تومان

چگونه جنگ ایران شکاف در دولت ترامپ را آشکار کرد؟

نبرد پنهان

ولکسی وارولکیو

پرسش ایران

صفحه



چگونه «خسارت محض کرسنت» به ایران تحمیل شد؟

«کرسنت» نمودی از یک بیماری مزمن نهادی



برای مصرف سیاسی داخلی شاید کارکرد داشته باشد، اما در داورۃ بین‌المللی معمولاً بی‌اثر است. داور بین‌المللی از دولت نمی‌پرسد کدام جناح سیاسی قرارداد را قبول دارد و کدام جناح آن را محکوم می‌کند. داور می‌پرسد، آیا قرارداد منعقد شده است؟ آیا طرفین اهلیت داشته‌اند؟ آیا تعهدات مشخص بوده است؟ آیا نقض رخ داده است؟ آیا دفاعیات مطرح‌شده از نظر حقوقی قابل اثبات است؟ آیا ادعای فساد با معیارهای سخت‌گیرانه ادله اثبات شده است؟ اگر پاسخ این پرسش‌ها به زیان یک طرف باشد، فضای سیاسی داخلی نمی‌تواند جای خالی استدلال حقوقی را پر کند. در پرونده کرسنت، ادعاهای مربوط به فساد و نامناسب بودن قیمت، از همان ابتدا در مرکز مناقشه عمومی قرار گرفت. این ادعاها، به خودی خود، قابل بررسی و حتی مهم‌اند. هیچ نظام حقوقی سالمی نمی‌تواند نسبت به احتمال فساد در قراردادهای بزرگ انرژی بی‌تفاوت باشد. اما مسئله اساسی این است که فساد، در حقوق تجارت بین‌الملل و داورۃ، آن هم با ادله‌ای روشن، قابل پذیرش و مرتبط با اعتبار قرارداد یا اجرای آن باید اثبات شود. اما صرفاً «اشتباه مدیریتی» بود، از منطق حقوقی پرونده دور شده‌ایم. کرسنت بیش از هر چیز، نمونه‌ای از شکست در تفکیک میان سه حوزه است:

خدا در پرونده کرسنت از کجا آغاز شد؟

از منظر حقوق بین‌الملل، نقطه عزیمت پرونده روشن است. اصل وفای به عهد، یکی از ستون‌های نظم قراردادی در روابط بین‌المللی است. دولت‌ها و شرکت‌های دولتی نمی‌توانند صرفاً به دلیل تغییر دولت، تغییر سیاست، تغییر فضای سیاسی، یا تغییر ارزیابی اقتصادی، از تعهدات خود شانه خالی کنند. ممکن است قراردادی از نظر اقتصادی نامناسب باشد؛ ممکن است در فرایند انعقاد آن ابهاماتی وجود داشته باشد؛ ممکن است اتهاماتی درباره فساد مطرح شود. اما هیچ‌یک از این‌ها، به‌خودی‌خود، جایگزین مسیر حقوقی ابطال، اصلاح، تعلیق مشروع یا رسیدگی قضایی نمی‌شود. حقوق بین‌الملل با انگیزه‌های سیاسی کاری ندارد؛ با مستندات، صلاحیت‌ها، تعهدات و آثار حقوقی سروکار دارد.

همین‌جا نخستین خطای راهبردی ایران در پرونده کرسنت آشکار می‌شود. در فضای داخلی، بسیاری تصور کردند که اگر قراردادی از نظر سیاسی نامطلوب معرفی شود، در عالم حقوق نیز بی‌اعتبار خواهد شد. این تصور،



سعید پای بند

سرمقاله



از میز مذاکره تا میدان حمله؛ آیا شریان‌های اقتصاد، هدف پنهان جنگ هستند؟

در میانه ی تلاش‌های دیپلماتیک میان تهران و واشگتن با محوریت قطر و پاکستان، و پس از آنکه نشانه‌هایی از تفاهم و کاهش تنش میان دو طرف پدیدار شد، تداوم حملات ناگهانی نظامی علیه مناطق راهبردی ایران، پرسش‌های مهمی را درباره اهداف واقعی این اقدامات ایجاد کرد. به‌ویژه آنجا که بخش‌هایی از جنوب کشور، به‌عنوان قلب انرژی و اقتصاد ایران، در معرض تهدید و حمله قرار گرفتند؛ مناطقی که نفت، گاز، بنادر راهبردی و بخش مهمی از زیرساخت‌های اقتصادی کشور در آن متمرکز است. این پرسش اساسی مطرح می‌شود که اگر مسیر گفت‌وگو و تفاهم همچنان باز بود، چرا بار دیگر زیان تهدید و حمله جایگزین دیپلماسی شد؟ آیا هدف صرفاً یک اقدام نظامی محدود بود یا آنکه فشار بر شریان‌های اقتصادی کشور و افزایش هزینه‌های اجتماعی، بخشی از یک راهبرد گسترده‌تر محسوب می‌شود؟ تجربه تاریخی نشان داده است که در منازعات مدرن، اقتصاد یکی از مهم‌ترین میدان‌های نبرد است. کشوری که منابع انرژی، مسیرهای صادراتی و زیرساخت‌های حیاتی آن آسیب ببیند، نه‌تنها در عرصه نظامی بلکه در حوزه معیشت مردم نیز تحت فشار قرار می‌گیرد. از همین رو، حمله به مراکز راهبردی اقتصادی می‌تواند پیامدهایی فراتر از یک عملیات نظامی داشته باشد و بر زندگی میلیون‌ها شهروند اثر بگذارد. در هر منازعه‌ای میان قدرت‌ها، آنچه بیش از میدان نظامی اهمیت پیدا می‌کند، نبرد بر سر «توان ایستادگی» است؛ توانایی‌ای که بخش مهمی از آن از اقتصاد، منابع انرژی، زیرساخت‌ها و انسجام اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. به همین دلیل، درک اهداف حملات نظامی و فشارهای راهبردی، تنها با نگاه به نقطه اصابت موشک‌ها یا اهداف اعلام‌شده رسمی امکان‌پذیر نیست؛ بلکه باید آن را در چارچوب بزرگ‌تری از رقابت‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی تحلیل کرد.

ادامه در صفحه

باشد، هم بر داورۃ تجاری، هم بر حقوق نفت و گاز، هم بر حقوق داخلی کشورهایی که دارایی‌ها در آن‌ها ممکن است هدف قرار گیرد، هم بر حقوق شرکت‌ها، و هم بر حقوق اجرای احکام و افزون بر این، باید از تغییرات سیاسی داخلی مصون باشد. یکی از آفات بزرگ در پرونده‌های بین‌المللی ایران این است که با تغییر دولت‌ها یا مدیران، حافظه حقوقی پرونده دچار گسست می‌شود. اسناد پراکنده می‌شوند، استراتژی تغییر می‌کند، و گاه همان دفاعی که در یک مرحله مطرح شده، در مرحله‌ای دیگر تضعیف می‌شود.

چگونه تسلط سیاست بر حقوق، کرسنت را به خسارت

محض تبدیل کرد؟

کرسنت نشان داد که سیاست داخلی، اگر بر حقوق مسلط شود، لزوماً به تقویت منافع ملی نمی‌انجامد. گاهی برعکس، سیاست داخلی منافع ملی را گروگان می‌گیرد. در این پرونده، طرف‌های مختلف داخلی کوشیدند از قرارداد برای حمله به رقیب سیاسی استفاده کنند. یک طرف آن را برای فساد دانست؛ طرف دیگر آن را قربانی افراط سیاسی معرفی کرد. اما در این میان، آنچه کمتر دیده شد، ضرورت مدیریت حرفه‌ای تعهد بین‌المللی بود. داور خارجی و قاضی خارجی نه به مناظره‌های داخلی ایران اهمیت می‌دهند، نه به بیانیته‌های انتخابی، نه به تیتراهای رسانه‌ای. آن‌ها به پرونده نگاه می‌کنند؛ به قرارداد، مکاتبات، رفتار طرفین، ادله، و قواعد حقوقی قابل اعمال و مهمتر از آن، عدم قبول رویه های بین المللی و پافشاری و بعضا لجبازی با رویه حقوق بین الملل توسط نهادهای بالادستی سیاسی در ایران، صرفا به پرداخت خسارت از جیب مردم ایران برای تجربه ای که آن نهادها در دانشگاه ها باید کسب کنند و عاقل شوند. منجر می شود.

از همین منظر، کرسنت فقط گذشته نیست؛ هشدار برای آینده است. هر قرارداد بزرگ انرژی، به‌ویژه در شرایط تحریم، نوسان بازار، و رقابت ژئوپلیتیک، می‌تواند در آینده به پرونده‌ای مشابه تبدیل شود. دولت‌هایی که در حوزه انرژی قرارداد می‌بندند، باید بدانند که قرارداد نفت و گاز صرفاً معامله اقتصادی نیست؛ بخشی از معمارۃ امنیت ملی است. قیمت، مدت، تضمین‌ها، شروط حل اختلاف، قانون حاکم، محل داورۃ، تعهدات تحویل، فورس مازور، تحریم‌ها، تغییر شرایط، فساد، محرماتگی، و ضمانت اجرا، همگی اجزای یک پازل حقوقی‌اند. اگر یکی از این اجزا سست طراحی شود، ممکن است سال‌ها بعد کل سازه بر سر دولت فرو بریزد. نکته مهم دیگر، رابطه تحریم‌ها با پرونده‌هایی مانند کرسنت است. برخی گمان می‌کنند تحریم‌ها همیشه می‌توانندسپر دفاعی باشند؛ یعنی اگر دولتی به دلیل تحریم یا فشار خارجی نتواند قراردادی را اجرا کند، از مسئولیت رها می‌شود. این تصور نیز دقیق نیست. تحریم‌ها ممکن است در برخی موارد به‌عنوان فورس مازور، مانع قانونی، یا تغییر بنیادین اوضاع و احوال مطرح شوند، اما پذیرش آن‌ها وابسته به متن قرارداد، زمان وقوع، رابطه سببی، رفتار طرفین و امکان اجرای جایگزین است. تحریم، در حقوق بین‌الملل تجاری، کلمه‌ای جادویی نیست که هر تعهدی را محو کند. اگر طرفی پیش از تحریم‌ها یا مستقل از آن‌ها از اجرای تعهد خودداری کرده باشد، یا اگر رفتار او نشان دهد که انگیزه اصلی، تصمیم سیاسی داخلی بوده نه مانع خارجی، دفاع مبتنی بر تحریم دشوارتر می‌شود.